

بازخوانی اسطوره اوزیریس در شعر سمیح القاسم بر اساس الگوی جوزف کمبل

علی نجفی ایوکی^۱، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان
اعظم صدری، کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۲۹

چکیده

یکی از مهم‌ترین اسطوره‌هایی که با بارمعنایی رستاخیز و خیزش دوباره در شعر معاصر عربی حضوری چشمگیر دارد و حجم انبوهی از دفترهای شعری شاعران را به خود اختصاص داده، اسطوره اوزیریس مصری است. سمیح القاسم شاعر معاصر فلسطین (۱۹۳۹-۲۰۱۴) از جمله شاعرانی است که در سه مرحله به این اسطوره توجهی نشان داده است به گونه‌ای که با مرحله سه‌گانه الگوی سفر تک اسطوره قهرمان «جوزف کمبل» نظریه پرداز مشهور آمریکایی قابل تطبیق و اعمال است. سه مرحله‌ای که شاعر از اسطوره یاد شده الهام گرفته در سه سروده «علیقلعة الامبراطور»، «حواریة العار» و «اوزیریس الجدید» تجلی پیدا کرده است که به ترتیب با مرحله سه‌گانه الگوی «عزیمت»، «تشریف» و «بازگشت» همخوانی دارد. در پرتو این شناخت، پژوهش حاضر می‌کوشد با روش توصیفی-تحلیلی ضمن بررسی چگونگی حضور شخصیت اسطوره‌ای اوزیریس و شیوه‌های فراخوانی و به کارگیری آن را در شعر شاعر، میزان پایبندی وی به الگوی مورد نظر را مورد واکاوی و تحلیل قرار دهد. برداشت این است که سمیح القاسم شاعری متعهد و پایبند به سرزمین مادری است که با توجه به نگاه خاص خود و نیاز جامعه معاصر، با بیانی نمادین، اسطوره‌ها و زیریس را همانند انگاری و باز آفرینی کرده است.

کلیدواژه‌ها: سمیح القاسم، اسطوره، اوزیریس، جوزف کمبل، فلسطین، اشغال

مقدمه

در منابع اسطوری چنین آمده است که «اوزیریس» به عنوان فرزند ارشد «گب» و «نوت» حق حکومت بر سرزمین مصر را به ارث برد. وی از زمان‌های بسیار کهن، خدای غلات و خدای رودخانه نیل بود؛ زیرا به مردم کشاورزی یاد می‌داد و همانند نیل، همه حیات را تغذیه می‌کرد. درست همان گونه که نیل طغیان می‌کرد و بعد خشک می‌شد و دوباره طغیان می‌نمود، اوزیریس نیز به همین شیوه زندگی می‌کرد و بعد جان می‌سپرد و دوباره زنده می‌شد. مرگ او نماد مرگ رویدنی‌ها به هنگام خشک شدن نیل و دوباره زنده شدن او نشان دهنده زایش دوباره گیاهان به هنگام طغیان بهاری رود نیل بود (ر.ک. بریلین، ۱۳۸۶: ۲۸۴-۲۹۱ و ابوعلی، ۲۰۰۹: ۱۸۲).

در کنار اوزیریس، شخصیتی به نام «ایزیس» قرار دارد؛ او خواهر و همسر اوزیریس، بزرگترین ایزدبانوی مصر به‌شمار می‌رفت که «بانوینان»، «بانوی خیر و نیکی‌ها»، «السواح»، ۲۰۰۲: ۳۲۰ همان کسی که گندم و جو را کشف کرد، «ایزد بانوی مادر» و «بانوی برکت بخشی» خوانده می‌شد. وی نماد عشق و وفاداری به همسر و نیز نماد عشق مادر و جنبه شیردهی اوست (رزبرگ، ۱۳۸۱: ۳۵).

در جبهه‌ای دیگر و در مقابل اوزیریس، یکی از ایزدان بزرگ مصر باستان «سیت» یا «تایفون» قرار می‌گیرد؛ وی برادر و دشمن اوزیریس و ایزد بیابان بود. نماد شر در عالم، پدید آورنده بلاهای آسمانی همچون زلزله، توفان، تاریکی و مرگ است (همانجا). آن زمان که اوزیریس در هیأتیک شاه بر مصر حکومت می‌کرد و به مردم خود کشاورزی، انواع هنرها و ... را یاد می‌داد، سیت از دست اوزیریس خشمگین بود؛ زیرا مردم از طریق آبیاری، بیابان‌ها را احیا می‌کردند؛ از این رو وی اوزیریس را مسئول کاهش قلمرو بیابانی خود می‌دانست و به همین دلیل نقشه قتل برادر خویش را کشید^۱ (بریلین، ۱۳۸۶: ۲۸۵) بعدها «هورس» فرزند ایزیس و اوزیریس انتقام پدر را می‌گیرد.^۲

از سویی دیگر «جوزف کمبل» اسطوره‌شناس معروف آمریکایی با طرح الگوی تک اسطوره قهرمان^۳ بر این باور است که «توالی اعمال قهرمان از الگوی معینی تبعیت می‌کند که می‌توان آن را از داستان‌های سراسر جهان در دوره‌های گوناگون تاریخی

استخراج کرد. حتی شاید بتوان گفت یک قهرمان اسطوره‌ای کهن الگویی وجود دارد که زندگی او در سرزمین‌های گوناگون، توسط گروه‌های کثیری از مردم نسخه برداری شده‌است. قهرمان افسانه‌ای معمولاً بنیانگذار چیزی است - بنیانگذار یک عصر تازه، دین تازه، شهر تازه، و یا شیوه تازه‌ای از زندگی» (کمبل، ۱۳۸۰: ۲۰۵-۲۰۶).

بنابراین قهرمان در جست‌وجو و شناخت خود به سفر می‌پردازد. کمبل سیر تحول و سفر تک‌اسطوره قهرمان را به سه مرحله اصلی تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از: جدایی (عزیمت)، تشریف و بازگشت؛ و آن را هسته اسطوره‌ی گانه می‌نامد و در شرح آن می‌نویسد: «یک قهرمان از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری مخاطره‌آمیز به حیطة شگفتی‌های ماوراءالطبیعه را آغاز می‌کند: با نیروهای شگفت در آن جا روبه‌رو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پر رمز و راز، قهرمان نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند» (کمبل، ۱۳۹۲: ۴۰).

کمبل در کتاب «قهرمان هزار چهره» مراحل سه‌گانه سیر قهرمان خود را شامل این موارد می‌داند: مرحله عزیمت که در برگیرنده دعوت به آغاز سفر، رد دعوت، امدادهای غیبی، عبور از نخستین آستان، شکم‌نهنگ می‌شود. مرحله آیین تشریف که شامل جاده آزمون‌ها، ملاقات با خدایان، زن در نقش وسوسه‌گر، آشتی و یگانگی با پدر، خدایگان، برکت نهایی هست. آخرین مرحله واکنش‌هایی همچون امتناع از بازگشت، فرار جادویی، دست نجات از خارج، عبور از آستان بازگشت، ارباب دو جهان و آزاد و رها در زندگی را می‌پوشاند (ر.ک. همان: ۵۹-۲۴۵).

لازم به ذکر است نظریه تک اسطوره کمبل، از ساختار گراترین نظریه اسطوره شناختی است؛ زیرا بیش از هر نظریه دیگر بر اشتراکات اسطوره‌ای تأکید می‌ورزد. بر همین اساس، تک اسطوره برای همه اسطوره‌ها با تمام ویژگی‌های گوناگون آنها وجوه مشترکی می‌یابد که موجب می‌شود همگی یک اسطوره بزرگ یعنی اسطوره قهرمان را بازنمایی کنند. قهرمان از نظر کمبل فراتر از یک اسطوره ساده بلکه اساس اسطوره‌ی محسوب می‌شود. همه اسطوره‌های تمام فرهنگ‌ها، صرفاً تجلیات گوناگون این ابراسطوره تلقی می‌گردند (نامور مطلق، ۱۳۹۲: ۲۴۶).

به هر روی، وجود مفاهیم متعدد نهفته در اسطوره اوزیریس و شخصیت‌های مرتبط با آن دستمایه خوبی برای شاعر معاصر فلسطین سمیح القاسم بود تا بتواند برای برون‌رفت از چالش‌های پیشروی از آن الهام بگیرد و به صورت نمادین مفاهیم ذهنی خود را به مخاطب القا نماید. او در سه سروده «علی قلعة الامبراطور»، «حواریة العار» و «اوزیریس الجدید» برای ناسطوره تمرکز ویژه‌ای داشته است که بامرحله سه‌گانه الگوی جوزف کمبل همسویی دارد که البته این پژوهش با اتخاذ روش کیفی و بر مبنای واحد متن، عهده‌دار تحلیل و توصیف سه سروده از این نظرگاه است و روش داده‌یابی آن نیز بر محوریت تحلیل مفهومی همان سه سروده‌ای است که شاعر در آنها از اسطوره مورد نظر الهام گرفته است. لازم به ذکر است تحقیق پیش روی، در گام نخست به صورت قیاسی به مبانی نظری، پیشینه پژوهش و فرضیه پرداخته و در گام بعدی به صورت استقرائی به تجزیه و تحلیل متن سروده‌ها و نتیجه‌گیری از آن اقدام نموده است.

پیشینه و پرسش‌های تحقیق

مهم‌ترین پژوهش‌هایی که درباره اسطوره به کار رفته در شعر سمیح القاسم به رشته تحریر درآمده از قرار زیر است:

- «عن بناء القصيدة العربية الحديثة» از «علی عشري زاید» که به سال ۱۹۷۸ در قاهره به چاپ رسید. مولف در بحث «آمیختگی قالب شعر کهن و شعر آزاد» در مورد سروده «حواریة العار» سخن گفته و از تعدد اصوات موجود در سروده یاد شده پرده برداشته است.

- «أثر الفكر اليساري في الشعر الفلسطيني المعاصر» از «رقیه زیدان» که به سال ۲۰۰۹ در دارالهدی به چاپ رسیده است. مولف کتاب حاضر در بحث «الأسطورة الفرعونية» دو پارگراف خود را به مضمون سروده «حواریة العار» و یک پارگراف خود را به مضمون «اوزیریس الجدید» اختصاص داده است.

- «التناص الأسطوري في شعر سمیح القاسم» از «سامیه علیوی» که به سال ۲۰۱۰ در مجله کلیة الآداب والعلوم الانسانیة والاجتماعیة به چاپ رسیده است. نگارنده در این مقاله از

اسطوره‌هایی همچون سدوم، اودیپ، عروس نیل، اولیس و پنه لویه، سیزیف و شداد بن عاد سخن گفته است و اشاره‌ای به اسطوره اوزیریس ننموده است.

- «شعرية المقدس في الشعر الفلسطيني المعاصر» از «ابراهيم نمر موسى» که به سال ۲۰۱۰ در اردن به چاپ رسیده است. نویسنده در صفحه ۳۴۹ کتاب یادشده به مضمون سروده «علی قلعة الإمبراطور» اشاره کرده است.

در کشور نیز صرفاً کتاب «سمیح القاسم و شعر معاصر فلسطین» از «حسین ابویسانی» یک پارگراف از صفحه ۲۸۱ خود را به مضمون سروده «حواریة العار» اختصاص داده است که آنهم نقل قول از کتاب مورد اشاره علی عسری زاید می‌باشد.

با بررسی عناوین و محتوای پژوهش‌های یادشده درمی‌یابیم که تاکنون حضور اسطوره اوزیریس به رغم توجه ویژه سمیح القاسم به آن مورد نقد و ارزیابی قرار نگرفته و همین امر اهمیت تحقیق را دوچندان می‌نماید. لذا پژوهش حاضر می‌کوشد برای اولین بار با گستره دید قرار دادن اسطوره «اوزیریس» به نقد سروده‌ها و تطبیق آنها با مراحل سه‌گانه الگوی کمبل بپردازد و به این پرسش‌ها پاسخ دهد: هدف سمیح القاسم از بازخوانی اسطوره اوزیریس چه بوده است؟ در نگاه ادیبانه شاعر، چه شخصیت‌هایی، جایگزین شخصیت‌های اسطوره‌ای شده‌اند و نقش بازی می‌کنند؟ دو جبهه‌ای که در این سروده‌ها در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند، دارای چه ویژگی‌هایی هستند؟

مرحله عزیمت اوزیریس معاصر با سروده «علی قلعة الإمبراطور»

در گام نخست، اوزیریس فلسطینی (سمیح القاسم) دلایل متعددی برای جدایی و عزیمت فرادید مخاطب قرار می‌دهد تا به نوعی از نظر دیگران اقدام وی برای سفر قابل توجیه باشد؛ شعرش رونقی ندارد و باب دل منتقدان نیست و مطرود خوانندگان است، دوستانش به او پشت کرده‌اند و وی با شوریده حالی هرچه تمام‌تر در مسیر هدف خود یکه و تنها مانده است. با این همه امید دارد که از قبر زمانه برخیزد و برای تحقق خواسته‌هایش آتش به پا کند:

رما ترفض بعضُ الصحفِ من شعري قصيده! / رما يشجب نقادي استعاراتٍ جديده / رما يطرح قرائي الجريده! / ... رما تكسد في الأسواق كُثي / رما ينقلب الأنصارُ أعداءً وقد يُنفضُ مني الكفَّ صحبي / رما أبقى وحيداً .. / أنا والحزن ودربي! / رما.. لكني أقسم بالحرف المملّي / ... أنا سوقنا رمن كل طريق / وأذريكم ماداً عن حريقي (القاسم، ۱۹۹۳: ۱۱۴-۱۱۵).

بی توجهی و خیانت به اوزیریس معاصر که در لباس شاعری متعهد و روشنفکر هویدا گشته به نوعی دعوت به آغاز برای سفر است که کمبل به آن اشاره کرده است (کمبل، ۱۳۹۲: ۵۹-۶۶) از سویی دیگر ست زمانه (حاکم دست نشانده) که در نظر اوزیریس، خدای بیابان جلوه گر است، در برابرش قد علم می کند و البته انگیزه وی را برای جدایی و عزیمت دوچندان می نماید؛ ست زمانه غرق در ناز و نعمت است و با سیاست های نادرست و ناکارآمد خویش، کشور را تبدیل به بازار برده فروشی ساخته است. اوزیریس فلسطینی با زبان طعن با او سخنی راند و با ریشخند هرچه تمام تر وی را به ادامه دادن شاهکارهای حکومتی اش دعوت می نماید؛ چه کند که «واژه ایمان در روم گناه است»^۴ پس صد افسوس بر مرگ اوزیریس در مصر باستان!!:

أيها الرب الترابي الذي يخشى عبده / نعمتي عنك بعيدة! / فتنعم أيها الرب الترابي.. تنعم / تحت نعليكم فاتيح لأسواق النخاسة / تحت نعليك حماقات سياسة! / أيها الرب.. فكُن ما شئت .. واحكم وتحكم! / كلمة الإيمان في روما جريمة! / آه يا مصرع أوزيريس .. في مصر القديمة!! (همان، ۱۱۵).

همچنان که از متن برمی آید سمیح القاسم به عنوان اوزیریس معاصر می کوشد تا تصویرگر قیام انسان آواره باشد؛ کسی که میهنش را از یاد نبرده و برای رهایی آن می کوشد (نمرموسی، ۲۰۱۰: ۳۴۹) لذا با همان زبان طعن، ست زمانه را امپراطوری خداگونه بر می شمارد و خبر از زایش جدید به وی می دهد؛ اوپی که چون وحشی خرافه ای نقاب بر چهره دارد و به دریدن مردم بی گناه مشغول است، باید بداند که رستاخیز و خیزش جدید در راه است و اوزیریس دوباره از قبر برخواهد خاست و انتقام را از آن ست بد سرشت خواهد گرفت، هر چند که این عمل، مطابق میل مزدوران و جیره خوارانی چون برخی از روزنامه نگاران، منتقدان، خوانندگان و... نباشد؛ ابلهان باید صدای رویا و اراده و هلله تولد جدید را به گوش بشنوند و باید به این اصل باور داشته باشند که کبوتر نامه رسان - که اینک آواره گشته است - هیچگاه میهنش

را از یاد نخواهد برد!!:

أيهدا الأمبرطور الإلهي .. أتسمع؟/ صوت حُبلِي تتوجع!/ صوت قمقم/ يتحطم! .. / صوت رؤيا وإرادة .. / أيها الوحش الخرافي المقنع/ ان في الشمس مخاضاً ... فتطلع/ نقتي ليست بعيدة/ رغم بعض الصَّحف .. والنقاد .. والقراء ما عادت بعيدة/ أيها المأفون .. فاسمع!/ صوت رؤيا وإرادة/ وزغريد ولادة .. / الحمام الزاجل المنفي .. لاينسى بلاده!! (القاسم، ۱۹۹۳: ۱۱۶).

باری، کار همگانی و عادی اوزیریس معاصر در وهله نخست مثل هر شاعری دیگر، صرفاً سرایش شعر است و... اما بروز مشکلات گوناگون همچون طرد وی از سوی منتقدان، بی‌رونتی شعر و... به نوعی او را «دعوت به آغاز سفر» می‌نماید و وی را برای نبرد با ست زمانه (حاکم نالایق و هیولا صفت) که خودکامگی در پیش گرفته فرا می‌خواند.

مرحله تشرف اوزیریس معاصر با سروده «حواریة العار»

در قبل گفته شد مرحله آیین تشرف «جوزف کمبل» شامل جاده آزمون‌ها، ملاقات با خدا بانو، زن در نقش وسوسه‌گر، آشتی و یگانگی با پدر، خدایگان، برکت نهایی می‌شود (ر.ک. کمبل، ۱۳۹۲: ۵۹-۲۴۵) این مرحله که به نوعی مرحله کشمکش و نبرد با جبهه مقابل است در سروده «حواریة العار» سمیح القاسم نمود واضحی پیدا کرده است. همچنان که از عنوان این سروده برمی‌آید شاعر از مرحله نخستین، به مرحله کشمکش و درگیری با ست زمانه به عنوان نیروی مخالف و نماد شر راه می‌یابد، البته با حالت نمایشی و فضاسازی مناسب و دخالت دادن صدای چهار شخصیت همچون خدمتکار، برده، اوزیریس و شاعر که هر یک نماینده گروهی هستند.

در معرکه‌ای که فرادید مخاطب قرار می‌گیرد ابتدا صدای خدمتکار یا همان پرده‌دار (السادن) به گوش می‌آید؛ او خطاب به حاکم می‌گوید همگی در برابرش سر تسلیم فرود آوردند و به دستوراتش گردن نهادند. این خدمتکار که به نوعی نقش «مزدور» را در این معرکه بازی می‌کند، این‌گونه به گوش حاکم می‌خواند که مردمان سه دسته‌اند: نخست قشر بدبخت و شوریده حال که فریب سخنان اوزیریس فرومایه را خورده‌اند و

پاره پرچم‌ها بر تن دارند و ساکن خندق‌های پرگل ولای هستند و البته درخور لطف آن حاکم والا مقام برای بخشش پس‌مانده‌ها. دوم طرفداران سینه چاک این اسکندر زمانه که درخور خروار خروار بخششند. سوم بازمانده‌های لشکر شکست‌خورده که منکر لطف حاکمند و لذا درخور رگبار آتش:

«السادن»: مولاي يتمثل الجميع/ الخزي.. والدم.. والدموع/ والعبء عن كرم، يبيح السيد المعبود أرضه/ ويبيحه إن شاء عرضة!/ هذى صكوك الذلّ.. وقعها القطيع/ وتحافت الحصيان، فامنحهم فتات المائدة/ واغفر لمن ماتوا على درب الرياح العائدة/ أكفناهم مَزَقُ البيارق/ وقبورهم وحل الخنادق/ اغفر لهم! فالوَعْدُ اوزيريس! ضلّهم/ بمرشات الحروف الحاقدة!/ مولاي يا الاسكندر العصري/ يا باري الغيوم الواعدة!/ أمطر على الأتباع ياقوتاً.. ونيراناً، على زمر الفلول الجاحدة!/ هذا الزمان، كما تشاء/ ورهن شهوتك الفلك/ والخصب في كفيك/ يا تموزنا!/ والمجد لك.. (القاسم، ۱۹۹۳: ۱۷۶-۱۷۷)

متن بر این امر گواهی می‌دهد که در نظر این مزدور، حاکم وقت با خدا برابری می‌کند و مرگ و زندگی به دست اوست؛ اوست که باید ببخشد و اوست که باید جان ستاند! در این فضا صدای برده (العبيد) به گوش می‌رسد که صرفاً به بیان عبارت «المجد لك! المجد لك!!» (همان: ۱۷۷) بسنده می‌کند! او «نماد طبقه پایمال شده است که کاری جز تکرار صدای حاکم و مزدورانش از پیش نمی‌برد» (عشری زاید، ۲۰۰۲: ۱۷۶) اینکه شاعر برای برده صرفاً به بیان تکرار یک عبارت بسنده کرده است، به این دلیل بوده تا به صورت نمادین و غیر مستقیم محیطی پر از ترس و هراس را به تصویر بکشد؛ اینکه مردم شوریده‌حال و بدبخت جرأت بیان حقایق را ندارند و به ناچار در برابر ست زمانه دم فرو بستند و سر تسلیم فرود آورده‌اند.

در این میان، اوزیریس که بنا به تفسیری در این فضا «نماد فداکاری و جانفشانی است» (همان‌جا) وارد صحنه کارزار می‌گردد و به نوعی زبان از نیام برمی‌کشد و می‌گوید: از آنسوی قرن‌های تیره و تار، طوفان خون، خواری، خیانت، بدبختی، حوادث، خطرها، فاصله‌های دوردست، هزاران قتلگاه، آنسوی شکست سرزمین دجله و فرات و غم‌های مردم الجزائر، با هزاران امید بازگشته است تا وطن خویش را از تیرگی و ظلمت برهاند و پرچم پیروزی را به دست گیرد:

«اوزیریس»: عبر القرون الدامسات، وعبر طوفانِ الدماء/ عبر المدلّة، والحیانة، والشقاء/ عبر الكوارث والمخاطر/ عبر المسافات السحيقة، عبر آلاف المجازر/ عبر انكسار الرافدين،/ وعبر أحزان الجزائر/ عدنا.../ وملء قلوبنا، وهج البؤوة والفداء/ عدنا... وملء شفاهنا،/ تسيحة الأفق المكبل... للضياء/ عدنا.../ فإما للزوايا الدكن... يا شعبي!/ وإما للواء!! (القاسم، ۱۹۹۳، ۱۷۷-۱۷۸)

در توضیح نمونه شعری باید گفت: وجود خیانت، خونریزی، شوربختی، شکست و... و تلاش برای گذر از آنها به نوعی همان نبرد قهرمان «جوزف کمبل» را برای مخاطب تداعی می‌کند که در مرحله تشرف با آن روبرو می‌شود؛ اوزیریس معاصر با جانفشانی و فداکاری خود می‌کوشد جامعه فلسطینی را از بدبختی و زورگویی حاکم ست صفت برهاند و سایه ظلمت را از آن سرزمین دور نگه دارد. او بنا به تفسیری در این بستر شعری نماد عدالت اجتماعی و انسانی است که می‌کوشد رنج‌هایی را که بر سر مردم فلسطین آمده از آن مرز و بوم دور کند و فاصله طبقاتی را از بین ببرد (زیدان، ۲۰۰۹: ۳۰۰).

سمیح القاسم گرچه خواسته‌های مورد نظر خود را از زبان اوزیریس بیان نموده است، اما به همین حد بسنده ننمود و موضع‌گیری صریح خود را نسبت به سخنان آن خدمتکار مزدور اعلام می‌دارد؛ اینکه آزادی و رفع اشغال فلسطین برای او بسیار اهمیت دارد و حاضر است برای رهایی قدس، زخم‌ها بر تن داشته باشد و از شهادت‌طلبی و دلیرمردی آنان بگوید:

وَبِعَبْرِ صَكَ جِرَاحِنَا لَا تُقَسِّمُ	غَيْرَ اللِّوَاءِ الْحُرِّ لَا نَتَرَسِّمُ
وَبِعَبْرِ وَحْيِ الشَّعْبِ لَا تَتَكَلَّمُ	وَلِعَبْرِ قُدْسِ الشَّعْبِ لَسْنَا نَنْحِي
كَأَسَا يُفِيضُ عَلَيَّ جَوَانِبَهَا الدَّمُ	فَلْتَشْرَبِ الزَّيَابَاتُ نُحْبَ جِرَاحِنَا

(القاسم، ۱۹۹۳، ۱۷۸-۱۷۹)

لازم به ذکر است که حضور شاعر در این متن شعری القاگر بُعد پایداری و اصرار وی بر تسلیم ناپذیری است؛ در پرتو همین مسأله سمیح القاسم مطلبی را که از زبان یک شاعر بیان داشته در قالب شعر کلاسیک آورده است تا به صورت غیر مستقیم استحکام و صلابت خود را در این مسأله به رخ بکشد (عشریزاید، ۲۰۰۲: ۱۷۸-۱۷۹)

در این معرکه، حاکم خودکامه و زورگو که نماینده اشغال فلسطین است (زیدان، ۲۰۰۹: ۳۰۰) و نقش «ست» را بازی می‌کند، تحمل شنیدن سخن مخالفان را ندارد و دستور می‌دهد که جان سرکشان را به بدترین شکل بستانند؛ چرا که خواست، خواستوست و اوست که تاریخ را رقم می‌زند؛ لذا باید با فرومایگان و اوباش سرستیز داشته باشد و آنان را زیر چکمه‌اش له کند:

«السلطان»: باسمي! أعدوا البطح للصوت الغريب على فنائي/ وليصلب المتمردين على مشيتي
الوحيد/ ولتحشد الأسلاك/ والجوع المذل/ وعدة الموت المریده! أنا صانع التاريخ كيف أشاء/ حرّ في
عبيدي.. في إمائي!! (همان: ۱۷۹)

در چرخه بعدی، آن خدمتکار مزدور دوباره به تحریک حاکم می‌پردازد و مخالفان را فراری‌های بی‌توان برمی‌شمارد که کارشان تنها فریاد است؛ او از ست زمانه می‌خواهد تا حسرت تبعید و بیماری‌های زندان را نصیبشان کند و نمک و گوگرد و گِل را مرهم زخم‌هایشان سازد و در برخورد با آنان، چنان با قدرت عمل کند که با خواری و زبونی، در برابر حاکم به خاک بیفتند. در پایان، این مزدور خیانت پیشه به حاکم می‌گوید: اگر حاکم دستور دهد وی تازیانه، گیوتین و نفرین‌های جهنمی خواهد شد:

«السادن»: مولاي! مولاي المطاع/ الأبقون التافهون.. فم يصيح.. ولا ذراع/ ألب عليهم حسرة
المنفى وأوباء السجون/ واجعل ضماد جراحهم ملحاً وكبريتاً وطین/ واضرب بقدرتك الجليله/ لتری
جباههم على نعليك، خاشعة ذليلة/ واذا أمرت.. فإني سوط، ومقصلة وسيف/ وإذا أمرت.. فإني
لعناتٌ جاحمة وبيله... (همان: ۱۸۰)

در گام بعدی صدای «برده» -که نماینده قشر مردم شوریده حال و بدبخت بود- به گوش می‌رسد که صرفاً با عبارت «ماشئت لك، ماشئت لك!» بسنده می‌کند؛ کوتاهی سخن برده نشان از عدم جایگاه مناسب مردم دارد؛ اینکه حاکم برای آنان ارزشی قائل نیست و اجازه سخن گفتن به آنان نمی‌دهد. با عنایت به همین موضوع است که صدای برده (مردم) در میان صداهای متعدد متن، ناچیز و ناکارآمد است و گویا چیزی به گوش نمی‌رسد (عشریزاید، ۲۰۰۲: ۱۷۸).

اوزیریس -که نماینده فداکاران و جانفشنان در راه عقیده بود- بار دیگر وارد صحنه و کارزار می‌شود و سکوت مردم در برابر زورگویی‌ها و خودکامگی‌های حاکم را

سخت محکوم می‌نماید؛ اینکه آنان بسانِ کرم هستند که در منجلاب سکوت آرامیده‌اند و روحشان را به دست ابلیس سپرده‌اند و پیمان شکنی کرده‌اند؛ اما باید بدانند که قله‌های سرکش از آن خورشید و دیدگان جسور است، بال‌های عقاب به رغم وزش باد، بالیدن گرفت و قلب‌ها بی‌نیاز گشت و ریشه‌ها تنومند! آن گروه جانفشان و فداکار بازگشتند و کاری با بخل و بخشش زمین ندارند!:

«اوزیریس»: مستنقعات الصمت للديدان .. فليقنع بصمته / من باع للشيطان جذوته، و خان عهدو
بيته / مستنقعات الصمت للديدان .. والقمم العصية / للشمس، والبصر الجسور! / فتهيي للقائنا... يا
واحة الله القصية / نبتت برغم الريح .. أجنحة الثور! / وقلوبنا عادت غنية! / وجدورنا ظلت قويه! /
عدنا! رجال الأرض! إن شئت، وإن كانت سخيّة! (القاسم، ۱۹۹۳، ۱۸۰-۱۸۱)

گرچه سمیح القاسم همچون چرخه قبل، اندیشه و افکار خود را از زبان شخصیت اسطوره‌ای اوزیریس بیان نمود، اما ترجیح می‌دهد در آخرین چرخه این سروده در قالب همان شعر کلاسیک به نوعی آخرین بیانیه خود را صادر کند؛ اینکه او تا جان در بدن دارد از فداکاری‌ها و جانفشانی‌های رزمندگان سخن خواهد راند و به آنانی که تا واپسین دم در میدان ایثار به پیش تاختند، وفادار خواهد ماند و درفش آزاد را به نقاشی خواهد نشست:

قسماً بأطلالنا تكلم	وبصحوّة تبنيا لزمانؤهدم
قسماً بمنأهؤوا، وأخر شهقة	منهمبميدانالفداء: تقدموا
قسماً بأعراس الجراح وفجرها	غير اللواء الحزّ .. لانترسم!

(همان: ۱۸۱)

باری، اگر قهرمان در مرحله نخست (عزیمت) از بی‌مهری اطرافیان سخن می‌گفتند و از ظلم و ستم حاکم شکوه داشت که البته همان‌ها هم موجب عزیمت سفر وی گشت، در این مرحله (تشرّف) او از مرگ پیشین برخاسته و وارد آزمون و صحنه کارزار می‌شود و در مقابل ست‌زمانه و طرفداران سینه چاک وی می‌ایستد و موضع‌گیری‌های تند و تیزی از خود نشان می‌دهد؛ او با صراحت بیان داشت که هستی این ست‌زمانه که در نگاه طعنه‌آمیز این قهرمان با القابی همچون سلطان، مولی، اسکندر زمانه، آفریننده

ابرها، تموز، بزرگوار و... معرفی گشته برباد خواهد رفت و به رغم خواست بدخواهان، بال‌های عقاب‌ها رشد خواهد کرد و ریشه‌هایشان تنومند می‌گردد.

نکته دیگری که در اینجا بیانش لازم می‌آید این است که سمیح القاسم در کاربست اسطوره، همچون مرحله پیشین از شگرد «تقابل‌گرایی» یا «دوگانه‌انگاری» که دارای دو صورت بد/خوب، زشت/زیبا، سیاه/سفید، شب/روز، مثبت/منفی، چپ/راست، خیر/شر و... استکهنه‌بهره گرفته و از رهگذر آن موجب انسجام متن و اندیشه حاکم بر آن گشته است، که البته چنین موضوعی مورد خواست و تاکید منتقدان و اسطوره‌شناسانی از جمله «کلود لوی استراوس» است. (ر.ک: شمیسا ۱۳۸۸: ۲۸۵ و محمودخلیل ۲۰۰۳: ۹۴) به عنوان مثال در متن او یک طرف نیروی شر قرار می‌گیرند و طرف دیگر نیروی خیر؛ سلطان ستم‌پیشه و خدمتکار مزدور و وطن فروش در یک جبهه قرار می‌گیرند و اوزیریس و شاعر (که البته هر دو یکی هستند) در جبهه مقابل. از یک طرف خیانت‌پیشگی، مزدوری، وطن‌فروشی و... وجود دارد، و در طرف دیگر پایداری، جانفشانی، ایثار، وطن‌خواهی و ظلم‌ستیزی. این نیز یادکردنی است که مردم (برندگان) در این فضا سازی جایگاهی ندارند و کارشان جز تسلیم و پذیرش چیز دیگری نیست.

مرحله بازگشت اوزیریس معاصر باسروده «اوزیریس الجدید»

قهرمان اسطوره‌ای سمیح القاسم بعد از اینکه دو مرحله عزیمت و تشراف را پشت سر گذاشت، وارد آخرین مرحله سفر خود یعنی «بازگشت» می‌گردد آنهم در سروده «اوزیریس الجدید» که البته نامگذاری این سروده با مرحله مورد نظر سفر همسویی و همخوانی دارد. سمیح القاسم که در این مرحله نقاب اوزیریس را بر چهره زده و کاملاً با او یکی شده است، در گفتگو با همسر خویش «اوزیریس» از تجربه سفر خود با وی به سخن می‌نشیند و می‌گوید:

أنا والسيول المستميتة.. / مذ كانت الأمطار والأحزان والشمس العنيدة / نحيا على النفايات المقيته /
 ونُعدُّ للندى الجديده! / أنا والسيول المستميتة / فيسفرة لاتنتهي .. حينعيد إليالحدائق / حسونها المنفي ...
 والجذر المترمّد فيالحرائق! / حثيثب اللوز والزيتونوالفتح / فيجرحالحدائق! / ويرمّالانساناً نقاضالمدارسوالمصانع /
 وتفجّرالأغمامأثراً.. / وتحضّرالمزارع! (القاسم، ۱۹۷، ۱۹۹۳-۱۹۸)

همچنان که از متن برمی آید اوزیریس معاصر (سمیح القاسم) از انگیزه‌های سفر سخن می‌گوید؛ اینکه وی دیرزمانی به همراه سیل‌های بی‌هراس از مرگ (دیگر رزمندگان)، چشم در راه رستاخیز جدید مانده بود و دست به سفر و ماجراجویی فراوانی زده تا سهره آواره (انسان فلسطینی) را به بوستان خود (فلسطین) برگرداند و ریشه‌های خاکستری را در آتش بیفکند و در خندق‌های زخم برداشته درخت بادام، زیتون و سیب بکارد (صلح به ارمغان بیاورد). او سفر کرده تا انسان بتواند خرابه‌های مدرسه و کارخانه‌ها را از نو بسازد. او سفر کرده تا مین‌ها به جای تخریب، چشمه‌ها جاری سازند و مزرعه‌ها سر سبز گردند.

اوزیریس در آخرین سخن خود با اطمینان کامل به همسر خویش و ایزدبانوی محبوب می‌گوید که دیگر جسمشان به دست دزدان دریایی تکه تکه نخواهد شد! و آنچه دیروز برایشان رویا بود، فردا روز تحقق یافتنی است و می‌شود با آن دنیایی پرنور و جدید بنا نمود:

أناوالسولالمستمیته/ یازوجتیایزیریس .. آلهةمریده/ لننتهیفیمسلخالقرصانأشلاءشـتیته!/
ماکانمناأمسیایزیریس .. أحلامشهیده/ فیالأرضنبعثهاغداً .. دنیامنوره .. جدیده!! (القاسم، ۱۹۹۳، ۱۹۸)
آری، اگر در قبل گفته شده بود که «قهرمان افسانه‌ای معمولاً بنیان‌گذار چیزی است - بنیان‌گذاری که عصر تازه، دین تازه، شهر تازه، و یا شیوه تازه‌ای از زندگی» (کمبل، ۱۳۸۰:۲۰۶) و اینکه در نهایت آن قهرمان «به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پر رمز و راز، قهرمان نیرویان را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند» (کمبل، ۱۳۹۲: ۴۰). در اینجا همان موضوع را نظاره‌گیریم؛ آرمان پهلوان اوزیریس معاصر (سمیح القاسم) جامعه عمل پوشانده شده است و وی به پیروزی قطعی رسیده و با دست پر از سفر پرماجرا و پرخطر خود برگشته است و توان آن را دارد تا دنیای پرنور و جدیدی بنا نماید. او بنا به تفسیری با این سیر و سلوک ماجراجویانه قابلیت پیدا کرده تا کشورش فلسطین را از ظلم و اشغال آزاد نماید و هویت اصلی را به آن برگرداند. او می‌تواند آرزوی فلسطینیان را برای برپایی یک دولت مستقل برآورده سازد و آوارگان را به سرزمین مادری خود بازگرداند (زیدان، ۲۰۰۹: ۳۰۰-)

(۳۰۱). اینچنین است که تک قهرمان داستان همچون گذشته پیروزمندانه بازمی‌گردد و با خود سرسبزی و زایش سیاسی - اجتماعی را به ارمغان می‌آورد.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که هسته و ساخت اصلی و ثابت سه سروده مورد بررسی کاملاً منسجم و به مانند تار و پودی درهم تنیده است که تک قهرمان داستان، اوزیریس معاصر (سمیح القاسم) در پس مراحل سه‌گانه خویش یعنی عزیمت، تشریف و بازگشت، یک هدف ثابت یعنی رهایی قدس و از بین بردن اشغال و اشغالگر را دنبال کرده است. با این نگاه، اسطوره‌ای که در بُعد کهن خود نماد مرگ و زندگی بوده، از قاب گذشته‌اش خارج شده و رنگ سیاسی - اجتماعی به خود می‌گیرد؛ فلسطین در نگاه ادیبانه شاعر، همان اوزیریس اسطوره‌هاست که جسمش توسط ست زمانه یعنی حاکم بی‌لیاقت و نیروی اشغالگر تکه تکه شده و خاکش به اشغال درآمده است که سرنگونی آن ست دیکتاتور صفت و خودکامه، ریشه‌کن کردن نیروی اشغالگر، آزادی قدس، استقلال فلسطین، برگشت آوارگان به سرزمین مادری و یافتن هویت اصلی، زایش و میلاد جدید آن اسطوره است که البته اوزیریس معاصر در آخرین مرحله سفر خود به آن دست یافته است. با این تفسیر، شاعر همان اوزیریس است و اوزیریس هم، همان فلسطین و بدین وسیله مثلث شاعر، اوزیریس، فلسطین در متن شکل گرفته است.

در نگاهی دیگر، بررسی نشان از آن دارد که بنیان سه سروده سمیح القاسم افزون بر شگرد طعن، بر اساس ساختارهای دوگانه یا تقابل‌های دوگانه و دوشاخگی‌های اسطوره‌ای شکل گرفته است؛ بدین گونه که یک طرف نیروی شر قرار گرفته است و طرف دیگر نیروی خیر؛ از یک سو با شاعران و منتقدان غیر متعهد، مزدوران، اهل سازش، وطن‌فروشان، فرصت‌طلبان، حاکم نالایق و خودکامه، اشغال فلسطین، دشمن اشغالگر، ست و... مواجه هستیم و در جبهه‌ای دیگر با شاعر متعهد، وطن‌خواهان، رزمندگان، ایثارگران، شهادت‌طلبان، آزادی قدس، استقلال فلسطین، اوزیریس و...

بهره‌گیری از این تقابل، موجب درهم تنیدگی متن و دوچندان شدن انسجام آن شده است. در پایان، جدول زیر جهت ترسیم بعد کهن و جدید اسطوره مورد نظر ارائه می‌گردد:

بعد ادبی داستان	بعد اسطوره‌ای داستان
تقابل سمیح القاسم و حاکم بی‌لیاقت	تقابل اوزیریس و ست
حکومت حاکم ظالم بر فلسطین و اشغال آن توسط دشمن	حکومت ست بر بیابان و تکه تکه کردن اوزیریس
اشغال فلسطین و آزادی و استقلال دوباره آن	کشته شدن اوزیریس و زنده شدن مجدد
همراهی مزدوران و خائنین در اشغال	همراهی ملازمان ست در قتل اوزیریس
همراهی رزمندگان فداکار در آزادی قدس	همراهی ایزیس در برگرداندن اوزیریس

پی‌نوشت‌ها

۱- داستان از این قرار است که «سیت» به کمک ۷۲ تن از ملازمان نیرنگ بازخود صندوقی زیبا، به اندازه ابعاد بدن اوزیریس ساخت. پس از آن ضیافتی ترتیب داد و همه را بدان دعوت نمود. بعد از آن، با نیرنگ اوزیریس را داخل صندوق کرد، سپس ملازمان سیت به طرف صندوقچه هجوم آوردند و آن را میخکوب و با سرب داغ مهر و موم کردند و در رود نیل انداختند؛ بدین شکل اوزیریس در بیست و هشتمین سال حکومتش به دست برادر خود سیت به قتل رسید (فریزر، ۱۳۸۲، ۴۱۶).

در این هنگام ایزیس لباس عزا برتن کرد و به جستجوی صندوق روانه شد. صندوق در میان شاخه‌های بوته گزو در باتلاق‌های پاپیروس نزدیک «جبیل» گیر کرده بود. بوته گز به درختی بزرگ بدل شد و صندوق را در درو نخود فرو برد. زیبایی درخت مورد پسند پادشاه جبیل قرار گرفت، در نتیجه دستور داد تا آن را قطع کنند و برای کاخش از آن ستونی بسازند. ایزیس خود را به آنجا رساند و با ترفندهایی قدم به کاخ شاه ملکارت گذاشت و توانست صندوق را از آنجا به مصر باز گرداند. هنگامی که به جای دور افتاده رسید، ایستاد و درب صندوق را باز کرد و با دانشی که از پدرش آموخته بود، کلامی سحرآمیز زیر لب زمزمه کرد، بدین صورت اوزیریس حیاتی دوباره گرفت. ایزیس همسرش را درآغوش گرفت و از او باردار شد (رزنیگ، ۱۳۸۱، ۲۲-۲۴).

بعد از مدتی، شیئی سیت در بیابان سرگرم شکار بود، ناگهان به صندوقی برخورد که ایزیس پنهان کرده بود. بی‌درنگ آن را شناخت و درش را باز کرد و با خشمی دیوانه وار جسد اوزیریس را چهارده قطعه کرد. سپس به سراسر قلمرو مصر روانه شد و پاره‌های تن او را در هر کجا که می‌خواست پراکند. خبر کشته شدن اوزیریس به گوش ایزیس رسید. ایزیس بار دیگر شروع به جستجوی همسرش کرد و در نهایت موفق می‌شود همه اندام قطعه شده اوزیریس به جز «اندام جنسی» او را بیابد (برنودیگران، ۱۳۸۳، ۳۸۶).

هنگامی که ایزیس تمام قطعات اوزیریس را گرد آورد، بار دیگر صلح به مصر بازگشت؛ در این هنگام روح اوزیریس به قلمرو مردگان رفت و در آنجا پادشاه مردگان و داور بزرگ شد (بیرلین، ۱۳۸۶، ۲۸۸-۲۸۹). بعد از مدتی ایزیس فرزند خود را به دنیا آورد و او را «هوروس» نامید. وی امید داشت که روزی فرزندش انتقام پدرخویش را خواهد گرفت و جانشین وی خواهد شد. از این‌رو هنگامی که هوروس بزرگ شد، ادعای خود را بر پادشاهی مصر مطرح کرد. سرانجام بعد از حوادث گوناگون و درگیری‌های بسیار بین هوروس و ست، دادگاه خدایان در محق شناختن هوروس و نشانیدن او برجای پدرش متفق‌الرأی می‌شوند؛ (برنودیگران، ۱۳۸۳، ۳۷۵-۳۸۰). بنابراین، فرمانروایی قانونی مصر به هوروس واگذار شد.

۲- «هوروس» پسری که از ایزیس و اوزیریس به دنیا آمد، خدایی به شکل «باز» است. نام او به معنای «شخص بسیار بالا» است که از تصور اوج گیری با اشتقاق یافته است. (همان: ۱۳۸۳، ۳۷۴) وی سرزمین تحت فرمان پدر را به ارث برد و آرامش، عدالت و رفاهی را که در زمان پدرش وجود داشت، دوباره پا برجا ساخت.

۳- بر اساس نظریه تک اسطوره سفر قهرمان (horos journey monomyth) جوزف کمبل همه اسطوره‌ها از گونه‌های واحد کهن الگوها پیروی می‌کنند که در هر زمان و مکان در قالبی ویژه نمود می‌یابند. وی براین باور است که «بن‌مایه اصلی اسطوره‌ها یکسان‌اند و همواره یکسان بوده‌اند. اگر می‌خواهید اسطوره‌شناسی خاص خود را پیدا کنید، کلید راهنما، جامعه‌ای است که با آن پیوند دارید. هر نظام اسطوره‌شناختی در جامعه‌ای معین و در محدوده‌ای بسته رشد کرده است» (کمبل، ۱۳۸۰: ۴۸). به عبارتی، تمام اسطوره‌های جهان در اصل، داستان واحدی را بیان می‌کنند و تعدد داستان‌ها به علت ویرایش‌هایی گوناگون از داستان هستند. کمبل وجه تمایزات و تفاوت‌ها میان اسطوره‌های ملت‌ها و فرهنگ‌ها را بسیار کم می‌داند و هماهنگی شدیدی میان اسطوره‌ها می‌بیند (نامور مطلق، ۱۳۹۲: ۲۰۱ و ۲۲۵). بنابراین می‌توان گفت: یک داستان بزرگ و

یک قهرمان اصلی و یک ضدقهرمان در تمام اساطیر و داستان‌های دنیا در حال تکرار است و تفاوت در آنها و روایات گوناگون از آنها، به علت شرایط محیطی و فرهنگی رشد یافته در آن است. اسطوره‌ها با توجه به شرایط اجتماعی موجود در فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون به صورت‌های متفاوتی متجلی می‌شود. کمبل این تفاوت‌ها را «نقاب‌های محلی» بر چهره کهن‌الگوها می‌خواند (campbell, ۱۹۸۸: ۱۱۱ به نقل از بهمن نامور مطلق ونسیم فخاری زاده، ۱۳۹۳: ۷۰).

۴- لازم به توضیح است در حالی که شاگردان حضرت مسیح به تعالیم وی از تورات و کتب انبیاء گوش می‌دادند، همگی آنها در مورد عواقب آن پیام، دلهره و هراس داشتند؛ آنها در قلمرو امپراطوری روم به سر می‌بردند، رومی‌ها تا حدی متحمل دیگر مذاهب بودند، اما قیصر را نیز به عنوان یک خدا قبول داشتند. رومی‌ها مخالف این نبودند که عیسی خودش را به عنوان «راه دیگری برای رسیدن به خدا» معرفی کند، اما گفتن آنچه را که عیسی تعلیم می‌داد مبنی بر اینکه او تنها راه رسیدن به خداست، زندگی آنها را به خطر می‌انداخت. مطابق با منابع خارج از کتاب مقدس، به جز یکی از یازده شاگرد اولیه مسیح، همگی به خاطر این پیام محکوم به مرگ شدند و به خاطر آنچه حقیقت می‌دانستند جان خود را از دست دادند. یازدهمین آنان نیز تبعید شد (کراس، ۲۰۱۶: ۲۵۷). بر این اساس کلام شاعر مبنی بر اینکه سخن از ایمان نمودن در روم گناه است، ناظر به همین جریان است.

منابع و مأخذ

- ابوعلی، رجاء (۲۰۰۹م)، الأسطورة فی شعر ادونیس، دمشق، دار التکوین للتألیف والترجمة والنشر، الطبعة الأولى.
- برن، لوسیلا و گاردنر، جین ف و دیگران (۱۳۸۳هـ.ش)، جهان اسطوره‌ها اسطوره‌های یونانی، رومی، اسکاندیناوی، مصری، سلتی، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز
- بیرلین، ج. ف (۱۳۸۶هـ.ش)، اسطوره‌های موازی، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- رزنبرگ، دنا (۱۳۸۱هـ.ش)، اسطوره ایزیس، اوزیریس و حماسه گیل گمش، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، نشر اسطوره.
- زیدان، رقیه (۲۰۰۹م)، اثر الفكر الیساری فی الشعر الفلسطینی شعر: محمود درویش، سمیح القاسم، توفیق زیاد، دار الهدی، الطبعة الأولى.

- السواح، فراس (۲۰۰۲م)، لغز عشتار الألوهة المؤنثة وأصل الدين والأسطورة، سوريه، دمشق، دار علاء الدين للنشر والتوزيع والترجمة، الطبعة الثامنة.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸هـ.ش)، نقد ادبی، تهران، نشر میترا، چاپ سوم.
- عشری زاید، علی (۲۰۰۲م)، عن بناء القصيدة العربية الحديثة، القاهرة، مكتبة الآداب، الطبعة الخامسة.
- فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۲هـ.ش)، شاخه زرين، پژوهشی در جادو و دین، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر آگاه.
- القاسم، سمیح (۱۹۹۳م)، الأعمال الكاملة، المجلد الأول، القاهرة، دار سعاد الصباح.
- کراس، جان.ر. (۲۰۱۶م)، آنچه انبیا گفته اند، ترجمه؟، Goodseed international.
- کمبل، جوزف (۱۳۸۰هـ.ش)، قدرت اسطوره، ترجمه عباس منخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
- ----- (۱۳۹۲هـ.ش)، قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد، نشر گل آفتاب، چاپ پنجم.
- محمود خلیل، ابراهیم (۲۰۱۰م)، النقد الأدبی الحديث من المحاكاة إلى التقليد، عمان، دار المسيرة للنشر و التوزيع و الطباعة.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۲هـ.ش)، درآمدی بر اسطوره شناسی، نظریه ها و کاربردها، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول.
- ----- و نسیم فخاری زاده (۱۳۹۳هـ.ش)، «خوانش بینا نشانه ای تصویر سازی های گیلگمش با تأکید بر مطالعه تک اسطوره ترامتن»، فصلنامه کیمیای هنر، سال سوم، شماره ۱۲، صص (۶۷-۸۶).
- نمروسی، ابراهیم (۲۰۱۰م)، شعرية المقدس في الشعر الفلسطيني المعاصر، عمان، دروب للنشر و التوزيع.

قراءة أخرى من أسطورة أوزيريس في شعر سميح القاسم على أساس نظرية جوزف كامبل

على نجفى إيوكى^١

اعظم صدرى^٢

الملخص

إنَّ إسطورة أوزيريس المصريّة من أهم الأساطير الموظفة في الشعر العربي المعاصر حيث استحوذت على الدواوين الشعريّة بشكل لافت بما تحتوي على الانبعاث والخير والبركة. هذا وإنَّ سميح القاسم الشاعر الفلسطيني المعاصر من أحد الشعراء العرب المعاصرين الذي استلهمها في قصائده الثلاثة المعنونة بـ«عليقلعة الامبراطور»، «حواريّة العار» و «اوزيريس الجديد» حيث يمكن تطبيق مراحل سفر البطل الشعري مع مراحل أسفار المنظر الشهير الأميركي جوزف كامبل الثلاثة المشتملة على العزيمة، الرحلة والعودة. على ضوء هذه المعرفة تحاول هذه المقالة بمنهجها الوصفي - التحليلي دراسة أشكال حضور أسطورة اوزيريس و كيفية استدعاءها في القصائد المذكورة للشاعر و مدى مطابقتها مع أسفار جوزف الثلاثة. من المستتب أن سميح القاسم مال إلى توظيف شخصية اوزيريس في نصه الشعري على أساس رؤيته الجديدة الملتزمة و ضروريات الوطن العربي وخاصة الفلسطينيين.

الكلمات الرئيسية: سميح القاسم، الاسطورة، أوزيريس، جوزف كامبل، الاحتلال، الفلسطينين

١- استاذ مشارك بقسم اللغة العربية و آدابها في جامعة

٢- ماجستيرة في اللغة العربية و آدابها بجامعة كاشان